

## ارزیابی پارادایمی انسان به عنوان عنصر اساسی در طراحی پارادایم الهی

دکتر محمدتقی ایمان\*

### چکیده

اگرچه بالاترین سطح معرفت از انسان، معرفت فلسفی اوست، ولی انسان به عنوان یک واقعیت اجتماعی زمانی قابل درک تجربی است که معرفت فلسفی بتواند به سطح پارادایمی و پس از آن به سطح معرفت علمی نازل گردد. در این بین پارادایم، مجموعه گفتارهای منطقی است که در ارتباط بین‌الذهانی اندیشمندان مورد پذیرش جامعه علمی قرار می‌گیرد و به سؤالات اساسی درباره پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی علم پاسخ می‌دهد.

در این مقاله ضمن معرفی پارادایم‌های غالب در علوم انسانی (اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی)، سعی می‌شود تا پاسخ این سه پارادایم به سؤالات انسان‌شناسی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. آشنایی با تلقی پارادایم‌های غالب علوم انسانی درباره ماهیت انسان می‌تواند زمینه‌ساز نقد نظریه‌های لیبرالیستی، انتقادی، امانیستی و ارایه و گسترش درک مشترک از ماهیت انسان در پارادایم الهی باشد. این امر مقدمه‌ای برای نظریه‌پردازی در عرصه علوم انسانی و اجتماعی دینی، به منظور توصیف و تبیین بهتر و کارآمدتر رویدادهای انسانی و اجتماعی است.

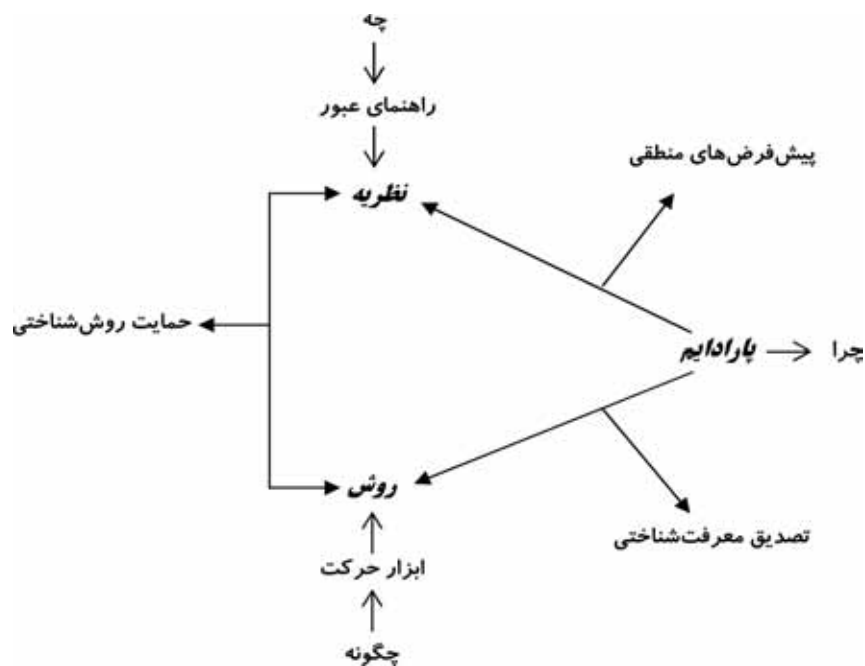
واژه‌های کلیدی: پارادایم اثباتی، تفسیری، انتقادی، الهی، مراتب معرفتی.

## مقدمه

مباحث فلسفی در ابتدا مبنای ارزیابی و تحلیل رویدادها بوده است، اما امروزه گسترش نظریات علمی منجر به تحول عمیق در شیوه‌ی نگرش و روش‌های کسب معرفت در جهان شده است. شکل‌گیری نظریات علمی کمک مؤثری در رواج تمدن جدید و استفاده هرچه بیش‌تر از توانمندی‌ها و استعداد‌های انسان‌ها نموده است. مطالعات علمی دقیق، منظم و منطقی از دنیای اجتماعی، باعث شکل‌گیری معرفت جدید و ارزشمند از انسان و زندگی اجتماعی شده است، بر این اساس، بستر تحقیقات علمی زمینه‌ای مطمئن برای خلق معرفت در دنیای جدید گردید. هویت تحقیقات علمی که در حقیقت مجموعه فعالیت‌های منطقی جهت پاسخ به سؤالات هستند، بر اساس نظریه اندیشمندان که بر مبنای پارادایم، هدایت و سازمان‌بندی می‌گردند، تعیین می‌شوند.

آنچه معرفت علمی را از معرفت غیرعلمی متمایز می‌سازد، مسیر و روش‌هایی است که در تولید معرفت به کار گرفته می‌شوند. روش‌های کسب معرفت در علوم انسانی مشمول تغییراتی در طول تاریخ علوم انسانی بوده‌اند که درک عمیق آن‌ها بدون رجوع به نظریه‌ها و به خصوص، دقت در شکل‌گیری و گسترش پارادایم‌های علوم انسانی مقدور نیست. در هر معرفت علمی سه عنصر پارادایم، نظریه و روش وجود دارد که ارزیابی هویت روایی و پایایی آن بر اساس همین عناصر شکل می‌گیرد.

برخورداری اندیشمندان از مبانی فلسفی و اعتقادی متفاوت، به معنای برخورداری آنان از پارادایم متفاوت فکری است. بر اساس پارادایم‌های فکری متفاوت، نظریه‌پردازی از دنیای اجتماعی متفاوت است و جهت ورود به دنیای اجتماعی لازم است از روش‌هایی استفاده شود که از تصدیق معرفت‌شناختی پارادایم و حمایت روش‌شناسی نظریه برخوردار باشد. حاصل هماهنگی بین سه عنصر پارادایم، نظریه و روش، تولید معرفت علمی با اعتبار سازه‌ای بالا خواهد بود. نمودار شماره ۱، چگونگی این ارتباط را مشخص می‌سازد.



نمودار شماره (۱): رابطه پارادایم، نظریه و روش در معرفت علمی

مسئولیت پارادایم در معرفت علمی، تعیین مسیر تحقیق علمی است. هدف محقق چیست؟ و چرا این مسیر را دنبال می‌کند؟ آیا محقق با هدف توصیف، تبیین و پیش‌بینی یا ایجاد تحول در واقعیت، در حال پیمودن مسیر تحقیق است؟ اگرچه توصیف یک هدف همگانی برای تمامی پارادایم‌ها است و شناخت اولیه برای ادامه دادن موضع فکری پارادایمی ایجاد می‌کند، ولی اکتشاف، تبیین و پیش‌بینی و ایجاد تحول، به عنوان اهداف مستقل به‌شمار می‌آیند که هر کدام بر اساس پارادایم خاصی قابل دسترسی است. نظریه در فرآیند تولید معرفت علمی نقش یک راهنما را ایفا می‌کند و مسیر ارایه شده توسط پارادایم را روشن می‌سازد. محقق از طریق نظریه، درک نظری از واقعیت مورد مطالعه پیدا کرده و به فهم تجربی آن پدیده دست می‌یابد. البته این فهم می‌تواند در راستای تحول واقعیت، درک معنا از واقعیت و یا ایجاد تحول در آن به دست آید. توصیف نظری مسأله تحقیق که متکی بر مشکل یا مشکلات خاص ارایه شده‌اند، وظیفه نظریه علمی است. در این راستا، نقش نظریه در تبدیل مشکل که جنبه‌ای عینی و بار منفی دارد به مسأله که بعدی ذهنی و بار مثبت دارد، حایز اهمیت است. بدون نظریه، با توجه به معنایی که نظریه در رویکردهای کمی یا کیفی دارد،

پژوهش و تحقیق علمی بی‌معناست. تحقیق علمی مسأله‌محور است (نه مشکل‌محور) و با تبدیل مشکل به مسأله متکی بر نظریه یا چارچوب مفهومی آغاز می‌شود. به همین دلیل مسأله‌یابی یکی از مهارت‌های تحقیق است که متأسفانه در جامعه ما این مهارت در حوزه علوم انسانی بسیار ضعیف است.

روش ابزار ورود به واقعیت است. در این عرصه، استراتژی‌های کمی و کیفی تحقیق به صورت عملیاتی ظاهر می‌شوند. تکنیک‌های جمع‌آوری اطلاعات و انواع مصاحبه‌های غیرساختارمند، نیمه‌ساختارمند و ساختارمند در قالب روش‌های تحقیق هویت‌یابی می‌شوند. زمانی که پارادایم تحقیق مشخص است و نظریه منطبق با آن پارادایم انتخاب می‌شود، محقق اقدام به ورود به واقعیت مورد مطالعه می‌نماید. اگرچه نظریه ابعاد، عناصر و روابط بین عناصر واقعیت مورد مطالعه را توضیح می‌دهد، جهت درک تجربی از آن لازم است که ابزار این درک که با حضور محقق در واقعیت یا میدان تحقیق معنا می‌یابد، فراهم شود. این ابزار در قالب روش تحقیق معرفی می‌گردد.

پارادایم‌های غالب در علوم انسانی که توسط اندیشمندان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی مورد پذیرش قرار گرفته‌اند عبارتند از: پارادایم اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی. اگرچه جایگاه پارادایم‌ها در تولید و گسترش معرفت علمی از اهمیت بالایی برخوردار است، ولی جامعه علمی کشور ما به صورت جدی و مؤثر پیرامون آنها بحث نکرده است. این امر، باعث عدم آشنایی نظری و عملی مراکز علمی با پارادایم‌های مختلف و عدم استفاده از آنها در علوم انسانی گردیده است. عدم استفاده فعال از پارادایم‌ها و گزینش پارادایم متناسب با مقتضیات نظری و عینی جامعه، منجر به بازخورد شکلی در طراحی مطالعات علمی جهت تولید و گسترش معرفت علمی از پدیده‌ها در جامعه شده است. این آفت باعث رکود علوم انسانی در کشور شده است.

این مقاله پس از معرفی و مقایسه‌ی اجمالی پارادایم‌های اثباتی، تفسیری و انتقادی، به بررسی ماهیت انسان در آنها می‌پردازد. در نهایت، جایگاه پارادایم در سلسله مراتب معرفتی نیز روشن می‌شود. جهت طراحی پارادایم الهی سعی شده است تا به مختصات پارادایمی انسان پرداخته شود و با مقایسه دیگر پارادایم‌ها به تمایز انسان الهی از غیر الهی پرداخته شود.

### پارادایم اثباتی

پارادایم اثباتی که به صورت گسترده در تحقیقات علمی حضوری فعال دارد، ادعای به‌کارگیری روش‌های علوم طبیعی در علوم انسانی را دارد. اثبات‌گرایی، که دارای شاخه‌های متفاوتی از جمله تجربه‌گرایی منطقی،<sup>۱</sup> طبیعت‌گرایی<sup>۲</sup> و رفتارگرایی<sup>۳</sup> است، دارای تاریخ طولانی در فلسفه‌ی علم و در میان محققان می‌باشد.

اثبات‌گرایی در علوم انسانی متعلق به تفکر فلسفی ابتدای قرن ۱۹ است که توسط اگوست کنت<sup>۴</sup> (۱۷۹۸-۱۸۵۷) پایه‌گذاری شد و اندیشمندان دیگری مانند امیل دورکیم<sup>۵</sup> (۱۸۵۸-۱۹۱۷) آن را بسط و گسترش دادند. در این رویکرد با به‌کارگیری نگرش و روش‌های علوم طبیعی اقدام به طراحی و انجام تحقیقات علوم انسانی بر اساس روش‌های کمی<sup>۶</sup> می‌گردد (ویلز و بویلی، ۱۹۷۸-۱۹۸۲).

اثبات‌گرایان معتقدند که صرفاً یک روش علمی وجود دارد و آن روش علوم طبیعی است. بر این اساس، تفاوت علوم طبیعی از علوم انسانی به جوانی علوم انسانی و موضوعات آن برمی‌گردد. علوم انسانی اثباتی به منزله مجموعه‌ی سازمان‌یافته‌ای از روشی است که درصدد ترکیب منطق قیاس با مشاهدات تجربی دقیق از رفتار فردی جهت کشف و تأیید قوانین علی احتمالی برای پیش‌بینی الگوهای عمومی از رفتار انسان است (فیومن، ۱۹۹۷، ص ۶۳).

اثبات‌گرایی واقعیت عینی و قابل مشاهده را به نحوی تعریف می‌کند که بتوان آن را توسط حواس درک کرد. واقعیت که خارج از شعور و آگاهی انسان قرار دارد، کاملاً نظام‌یافته است و به وسیله قوانین طبیعی غیرقابل تغییر اداره می‌شود. انسان‌ها از طریق تجربه می‌توانند واقعیت را تشخیص داده و آن را شبیه به یکدیگر توصیف نمایند. نظم در واقعیت که متکی بر قوانین عام (رابطه علت و معلول) است، به شناخت دقیق واقعیت و پیش‌بینی رویدادها کمک می‌کند.

اثبات‌گرایی در تفکیک معرفت علمی از غیرعلمی به روش‌های علوم طبیعی به عنوان ابزارهای کسب معرفت علمی تأکید می‌کند. در این پارادایم، افسانه‌ها، مذهب و تجربیات فردی به عنوان اجزای اصلی شعور عامیانه<sup>۷</sup> محسوب می‌شوند

1. logical empiricism  
3. behaviorism  
5. Emile Durkheim  
7. common sense

2. naturalism  
4. August Comte  
6. quantitative methods

که معرفتی غیر علمی، فاقد نظم و سرشار از تعصب و پیش‌داوری است (زوریف، ۱۹۸۵).

### پارادایم تفسیری

پارادایم تفسیری در علوم انسانی به نحوی مربوط به مباحث نظری جامعه‌شناس آلمانی، ماکس وبر<sup>۱</sup> (۱۸۶۴-۱۹۲۰) است که معتقد به تمایز بین علوم انسانی از علوم طبیعی و مطالعه‌ی کنش اجتماعی<sup>۲</sup> در علوم انسانی بود. وبر ضمن تأکید بر کنش اجتماعی با معنا<sup>۳</sup> یا متمایل به مقصود (هدف) به بررسی مفهوم تفهم<sup>۴</sup> که انعکاس‌دهنده‌ی چگونگی نگرش مردم در خلق معنا و دلایل و انگیزش‌های آنها می‌باشد، پرداخت. علوم اجتماعی تفسیری مربوط به هرمنوتیک یا تئوری معنا که در قرن ۱۹ ظهور کرد و در زمینه‌های فلسفه، هنر، مذهب و زبان‌شناسی گسترش یافت، می‌باشد. این رویکرد به صورت خلاصه یک تحلیل منظم از کنش اجتماعی با معنا از طریق مشاهده‌ی مستقیم جزئی رفتار مردم در شرایط طبیعی جهت فهم و تفسیر این که چگونه مردم دنیای اجتماعی خودشان را خلق و به آن معنا می‌بخشند، می‌باشد (فیومن، ۱۹۹۷، ص ۶۸).

پارادایم تفسیری به نحوی سعی در مطالعه‌ی این امر دارد که چگونه مردم عادی زندگی روزمره خودشان را دنبال می‌نمایند و به انجام امور خود می‌پردازند؟ جهت دستیابی به این امور اقدام به طراحی تحقیقات بر اساس رویکرد کیفی<sup>۵</sup> که خاص علوم انسانی است، می‌گردد (مارشال و روزمن، ۱۹۹۲).

اصول اساسی رویکرد کیفی که در تحقیقات تفسیری لحاظ می‌شود، بر محوریت معنا، ارتباط، تفسیر، تفهم و زندگی روزمره استوار است.

پارادایم تفسیری معتقد است که دنیای اجتماعی برخلاف دنیای فیزیکی مستقل از آگاهی انسان وجود ندارد. بنابراین دنیای اجتماعی واقعیتی از پیش تعیین‌شده نیست که محققان آن را کشف نمایند. زندگی اجتماعی که از طریق کنش متقابل معنادار انسان

---

1. Max Weber  
2. social action  
3. meaningful action  
4. verstehen  
5. qualitative approach

خلق می‌شود، بر سیستم معانی اجتماعی<sup>۱</sup> مردم در هر نظام اجتماعی متکی است. بر این اساس، زندگی اجتماعی بدان صورتی که مردم آن را تجربه می‌کنند و به آن معنا می‌بخشند، موجودیت می‌یابد و توضیح آن صرفاً از زاویه دید آنان امکان‌پذیر است (۱۹۹۰). تفسیرگرایان معتقدند: آنچه در معرفت علمی ضرورت دارد، درک زندگی روزانه مردم است که بر اساس شعور عامیانه اداره می‌شود. در شعور عامیانه، سیستم معانی وجود دارد که کنش متقابل اجتماعی مردم را هدایت می‌کند. بنابراین، شعور عامیانه مبنایی برای درک و شناخت صحیح از جامعه و زندگی اجتماعی به شمار می‌آید. پارادایم تفسیری یک رویکرد استقرایی<sup>۲</sup> است که به دنبال کشف بیان سمبلیک یا توصیف موارد خاص است. انتزاع سازمان یافته و معتبر از موارد خاص را که محقق مشاهده می‌نماید، تئوری بنیادی<sup>۳</sup> می‌نامند. تئوری بنیادی ریشه در موارد خاص زندگی اجتماعی دارد.

### پارادایم انتقادی

پارادایم انتقادی به عنوان اساس رویکردهایی مانند ماتریالیسم دیالکتیک، تحلیل طبقاتی، ساخت‌گرایی و تحلیل فمینیستی سعی در ترکیب قوانین عام<sup>۴</sup> و تفریدی<sup>۵</sup> دارد. این پارادایم به عقاید متفکرانی چون کارل مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸) و زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) مربوط می‌شود.

رویکردهای انتقادی معتقدند که علوم اجتماعی یک فرآیند انتقادی را در تحقیقات دنبال می‌نمایند. این فرآیند از سطح ظاهر فراتر می‌رود تا بتواند به ساخت‌های واقعی دنیای مادی دست یابد. در این مسیر، مردم جهت تفسیر شرایط در ساختن دنیای بهتر برای خویش ترغیب می‌شوند. انتقادگرایان به دنبال نقد و بررسی واقعیت جهت تحول اساسی در آن با توسل به مفاهیم فلسفی از قبیل آزادی، حقیقت، برابری و عدالت هستند. فی معتقد است: "هدف علوم اجتماعی انتقادی، تبیین نظم اجتماعی به طریقی است که بتوان آن را به وضع دیگری منتقل نمود" (فی، ۱۹۸۷، ص ۲۷). جهت تحقق این امر،

---

1. social meaning system  
 2. inductive approach  
 3. grounded theory  
 4. homothetic  
 5. ideographic

نقش اندیشمندان در تمرکز بر بحران‌های اجتماعی و تحلیل آنها به عنوان آگاهی کاذب<sup>۱</sup> بسیار حایز اهمیت می‌باشد. واقعیت در رویکرد انتقادی در قالب موارد ذیل تعریف و تبیین می‌شود:

۱. واقعیت توسط انسان به جای طبیعت خلق می‌شود.
  ۲. کسانی که در خلق واقعیت دخالت دارند، افکار دیگران را در جهتی که خود می‌خواهند سوق می‌دهند.
  ۳. واقعیت بر اساس تضاد و تعارض متکی است.
  ۴. بین محتوای واقعیت و ظاهر آن تفاوت وجود دارد. ظاهر واقعیت اساساً مایه فریب و نیرنگ است.
- واقعیت در رویکرد انتقادی در زمان پیچیده است و تمسک به ظاهر آن نادرست است. واقعیت که به واسطه ساخت‌های غیرقابل مشاهده خلق می‌شود، سیال و پویاست. درک و تفسیر واقعیت از طریق تضاد که در قالب دیالکتیک نهفته است، امکان‌پذیر است. دیالکتیک "رویکردی است که به دنیا به عنوان یک مجموعه مرتبط با یکدیگر می‌نگرد که متکی بر تغییرات جزئی و اساسی از طریق تضاد و تعارض نیروهای مخالف درونی است" (شرمن، ۱۹۷۶، ص ۶۰).
- پس از مرور اجمالی پارادایم‌های غالب در علوم انسانی، به ماهیت انسان در آنها پرداخته می‌شود. آشنایی با خصیصه‌های پارادایمی انسان که بر اساس این رویکردها ارایه می‌شوند، می‌تواند به درک عمیق‌تر ماهیت انسان بینجامد.

### پارادایم اثباتی و ماهیت انسان

در اثبات‌گرایی اعتقاد بر این است که: انسان‌ها ذاتاً منفعت طلب، لذت‌جو و منطقی هستند. انسان بر اساس علل خارجی رفتار می‌کند، به نحوی که علل یکسان آثار مشابهی بر او می‌گذارد. شناخت انسان بر اساس مشاهده‌ی رفتار او و آنچه در واقعیت بیرونی (به جای واقعیت درونی یا ذهنی) اتفاق می‌افتد، ممکن می‌شود. اثبات‌گرایی سعی می‌کند از انسان مدل مکانیکی ارایه دهد. دورکیم در جهت حمایت از این مدل

1. false consciousness

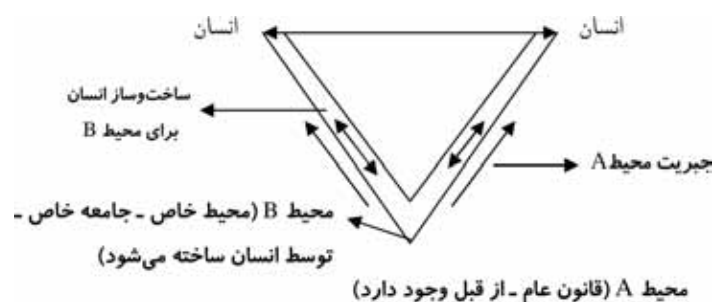


معتقد است: پدیده‌های اجتماعی به مثابه اشیا مورد مطالعه قرار می‌گیرند، چون واقعاً اشیا می‌باشند (دورکیم، ۱۹۸۲، ص ۲۷).

وقایع و رویدادهای اجتماعی بر اساس قوانین علی که در آنها روابط علی توضیح داده می‌شوند، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. بر این اساس، رفتار اجتماعی انسان‌ها تحت تأثیر نیروهای اجتماعی خارج از اشخاص تعیین می‌شود.

در تحلیل رفتار اجتماعی انسان‌ها، اختیار و اراده آزاد جایگاهی ندارد. چون آنچه بر این اساس ارایه می‌گردد، هویتی غیرعلمی دارد. این اظهار نظر بدان معنا است که انسان‌ها تحت جبریت متکی بر قوانین علی که دارای خصیصه احتمالی می‌باشند، رفتار می‌نمایند. بر اساس این قوانین، رفتار اکثر مردم (که غالباً در شرایط متعددی بروز می‌کند) توضیح داده می‌شود و امکان پیش‌بینی رفتار برای محقق نیز فراهم می‌گردد.

در اثبات‌گرایی بر اساس رابطه علی احتمالی نهفته در محیط، رفتارهای اجتماعی انسان در فرآیند جامعه‌پذیری و در قالب نهادهای اجتماعی تکوین می‌یابد. بنابراین، انسان اساساً تحت محیط خارج از خود قرار دارد و به ایفای نقش می‌پردازد. سیطره قانون عام<sup>۱</sup> محیط که از رابطه علت و معلول تبعیت می‌کند و کاملاً عینی، تجربی و قابل مشاهده است، بر انسان و زندگی اجتماعی او سایه افکنده است. محرک‌های محیطی تحت عنوان متغیرهای زمینه‌ای<sup>۲</sup> بر انسان تأثیر می‌گذارند و تمامی نگرش‌ها و گرایش‌ها او را تعیین می‌کنند. پس هرگونه ساخت‌وساز انسانی (فرهنگ) تحت شرایط محیطی تعیین و تکوین می‌یابد. نمودار ذیل ارتباط انسان با محیط را نمایش می‌دهد.



نمودار شماره (۱): ارتباط انسان و محیط در پارادایم اثباتی

1. general law
2. factual variables

بر اساس نمودار فوق تعامل بین انسان‌ها که منجر به شکل‌گیری جامعه و زندگی اجتماعی می‌شود تحت قوانین عام (محیط A) که در پارادایم متکی بر روابط علت و معلول تعریف شده است، مدیریت می‌شود. بر اساس این قوانین، انسان‌ها اقدام به طراحی محیط یا جوامع خاص (محیط B) می‌نمایند. متغیرهای زمینه‌ای در قالب محیط خاص از طریق مدل‌سازی‌های علمی قابل تشخیص می‌باشند. بر این اساس، انسان‌ها تحت جبریت قانون عام محیط A که در نمودار با فلش یک‌طرفه نمایش داده شده به ساخت‌وساز<sup>۱</sup> محیط B که در تعامل متقابل با آن (فلش دوطرفه) قرار می‌گیرند، می‌پردازند. ساخت‌وساز محیط B بر اساس رابطه علی احتمالی نهفته در قانون عام انجام می‌شود. این رابطه می‌تواند جبریت مطلق قوانین عام را به نفع نقش‌آفرینی انسان تعدیل نماید. قانون عام در پارادایم اثباتی به محدودسازی، مرزبندی و تفکیک در دنیای اجتماعی می‌پردازد. این قانون در قالب رابطه علت و معلول نوعی جبریت ساختاری در جامعه تشکیل می‌دهد که انسان تحت این جبریت اقدام به رفتارهای اجتماعی می‌نماید. این جبریت ساختاری همان ساختار نهادی است که فرآیند جامعه‌پذیری انسان‌ها تحت تأثیر آن است. بنابراین برای توضیح رفتارهای اجتماعی انسان به خارج از انسان یا همان محیط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی او رجوع می‌شود. این محیط هیچ‌گاه به صورت اختیاری توسط انسان ساخته نمی‌شود، بلکه تحت قوانین عام و مستقل از اراده انسان است.

کشف قوانین عام بر اساس فرآیندهای روش‌مند علمی امکان‌پذیر است. کارکرد محدودسازی، جداسازی و ایجاد تمایز که متکی بر قانون عام صورت می‌پذیرد، به نحوی تداعی‌کننده اصالت عقلانیت بر این قانون است. لذا، انسان بر اساس توانمندی‌های عقلانی خود سراغ کشف این قوانین می‌رود. از آنجایی که انسان با دو پتانسیل عقلانیت و خلاقیت در زندگی اجتماعی ظاهر می‌شود، در این پارادایم خلاقیت تحت عقلانیت امکان‌فعالیت می‌یابد. به همین لحاظ اختیار و اراده انسان که تحت خلاقیت رقم می‌خورد، از استقلال لازم برخوردار نیست و جبریت قوانین عام یا

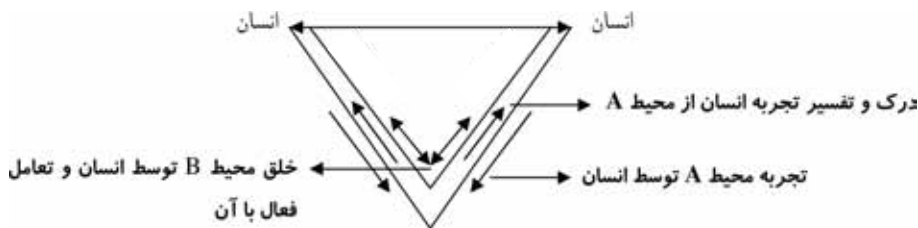
۱. در ساخت‌وساز یک نقشه از قبل تعیین‌شده (قانون عام) وجود دارد و انسان‌ها بر اساس آن اقدام به ساخت‌وساز و فرهنگ‌سازی می‌نمایند. در حالی که در خلق نقشه از قبل تعیین‌شده وجود ندارد و انسان رأساً اقدام به تهیه نقشه و ساخت‌وساز می‌نمایند (مانند دیدگاه تفسیری).

محیط به مدیریت خلاقیت انسان می‌پردازد. تمامی ساخت‌وسازهای انسان زمانی معتبر است که منطبق بر قانون عام ارایه شود. کشف قانون عام که متکی بر عقلانیت است، توسط عاقلان، عالمان و اندیشمندان انجام می‌شود و به همین لحاظ در پارادایم اثباتی اصالت برگزیدگان به جای مردم در اداره زندگی اجتماعی خواهیم داشت.

### پارادایم تفسیری و ماهیت انسان

پارادایم تفسیری به عنوان رویکردی انسان‌مدار، اهمیت زیادی به آزادی انسان، تجربه‌ی بامعنا و آگاهی او می‌دهد. این دیدگاه ضمن دفاع از اختیار به جای جبر، معتقد است که آگاهی انسان در مقایسه با دیگر عوامل اجتماعی تأثیر بیش‌تری بر کنش اجتماعی او دارد (استینر، ۱۹۷۱). بر این اساس، توانمندی انسان در خلق نمودن به جای قرار گرفتن در شرایط و زمینه‌های از قبل تعیین‌شده مورد حمایت قرار می‌گیرد. تفسیرگرایان معتقدند که در جوامع انسانی سیستم انعطاف‌پذیری از معنا (سیستم معانی مشترک)<sup>۱</sup> توسط مردم خلق می‌شود. انسان‌ها بر اساس سیستم معانی به تفسیر تجربیات خود و درنهایت، موضع‌گیری در مقابل محیط می‌پردازند. بر این اساس، زندگی اجتماعی یا ساخت‌وسازهای اجتماعی (فرهنگ) توسط انسان‌ها ساخته می‌شود.

رفتار و کنش‌های انسان که بر اساس سیستم معانی ابراز می‌شوند از خصیصه سازمان‌یافتگی برخوردارند. در پارادایم تفسیری، انسان خالق محیط خویش است و با آن در یک برخورد فعال قرار می‌گیرد. رابطه انسان و محیط بر اساس این پارادایم در نمودار زیر قابل دریافت است.



محیط A (ساخته‌شده توسط انسان‌ها و یا طبیعت)

نمودار شماره (۲): ارتباط انسان و محیط در پارادایم تفسیری

1. shared meaning system

نمودار فوق دلالت بر برخورد فعال انسان با محیط دارد. انسان به تجربه محیط A (محیط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی) می‌پردازد. این تجربه زمانی می‌تواند به صورت فعال و پویا زندگی انسان را تحت تأثیر قرار دهد که توسط سیستم معانی او تفسیر گردد. تفسیر به تجربه بار ارزشی می‌دهد و موتور موضع‌گیری انسان برای به‌کارگیری آن در زندگی اجتماعی او می‌شود. موضع‌گیری به معنای طرح عملی فرآیند تصمیم‌سازی است که از طریق کنش و آن هم کنش با معنا ابراز می‌شود. کنش‌های با معنای انسان‌ها که از سیستم معانی مشترک ابلاغ می‌شود، به ساخت‌وسازهای انسانی (محیط B) منجر می‌شود. در پارادایم تفسیری به جای اصالت محیط با اصالت انسان و به جای اصالت بستر جامعه با فرهنگ جامعه مواجه هستیم. به همین لحاظ است که دیدگاه‌ها و مدل‌های انسان‌گرایانه (مانند اومانیزم و اگزیستانسیالیسم) متکی بر این پارادایم می‌باشند.

در پارادایم تفسیری با اصالت اختیار انسان به جای جبریت محیط، تمامی ساخت‌وسازهای انسانی با معنا می‌شوند. انسان به جای قرار گرفتن در محیط از قبل تعیین شده، اقدام به ساختن محیط می‌نماید. لذا، هر محیطی برای سازندگان آن معنادار و قانون عام حاکم بر محیط اجتماعی معنایی ندارد. در این پارادایم به جای قوانین عام با قوانین خاص روبرو می‌باشیم و به همین لحاظ نسبی‌گرایی در این دیدگاه غالب است.

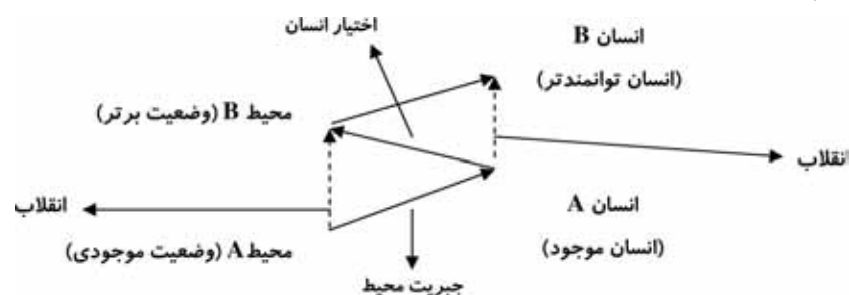
پارادایم تفسیری در نظام اجتماعی به جای تمرکز بر محیط جهت توضیح رفتارهای اجتماعی بر فرهنگ یا همان ساخت‌وسازهای انسانی متکی است. اگرچه پارادایم اثباتی با اصالت قوانین عام محیط در قالب روابط علی احتمالی متمرکز بر عقلانیت است، ولی پارادایم تفسیری با اصالت انسان و ساخت‌وسازهای او بر خلاقیت انسان تأکید دارد. عقلانیت به دنبال کشف روشمند قوانین حاکم بر زندگی اجتماعی در جهت تثبیت و تداوم آن است. خلاقیت به عنوان استعداد و توانایی ذاتی تمامی انسان‌ها، قدرت دفاعی انسان‌ها در مقابل محدودیت‌های محیط (عقلانیت) است. اگرچه تمایل عقلانیت به تثبیت و محدودسازی و تداوم هدفمند است، ولی خلاقیت به دنبال تغییر و تحول است. این تغییر و تحولات توسط قوانین عام مدیریت و کنترل نمی‌شود و به همین لحاظ نسبی بوده و صرفاً در مقتضیات خاص معنا دارد.

### پارادایم انتقادی و ماهیت انسان

رویکرد انتقادی معتقد است که انسان‌ها دارای توانایی بالایی از خلاقیت و سازگاری می‌باشند. انسان‌ها تحت شرایط اجتماعی - اقتصادی محدود کننده قرار دارند و یکدیگر را بر اساس توجیه شرایط موجود به خدمت می‌گیرند. در این شرایط عقاید توأم با فریب و نیرنگ که ثمره آن آگاهی کاذب است، شکل می‌گیرد. کارکرد اصلی آگاهی کاذب ناتوان‌سازی انسان‌ها در درک صحیح واقعیت است.

رویکرد انتقادی در توصیف طبیعت انسان، دیدگاه اثباتی را به علت اینکه اراده انسان را نادیده می‌گیرد و آن را مقهور شرایط می‌داند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر دیدگاه انتقادی، رویکرد اثباتی منجر به شیء شدن<sup>۱</sup> انسان می‌شود که نتیجه آن بیگانگی انسان از خویشتن و نیروی خلاقانه اوست. انسان در این دیدگاه با داشتن توانایی‌های پنهان و قدرت خلاقیت برتر در ایجاد تغییرات و قدرت انطباق با شرایط، بین جبر و اختیار قرار دارد. کسب معرفت از قوانین واقعی جهان که جنبه تاریخی دارد، باعث توانمندی انسان در تغییر وضع موجود جهت رسیدن به وضع مطلوب می‌شود.

انسان اگرچه در محدودیت شرایط مادی، زمینه‌های فرهنگی و تاریخی به سر می‌برد، ولی رهایی از این محدودیت‌ها از سوی انسان امکان‌پذیر است. دیدگاه انتقادی به دنبال کشف قوانین ثابت رفتار انسان نیست، چون در این رویکرد قوانین غیرقابل تغییر وجود ندارد. محدودیت‌های ناشی از زیرساخت‌های اجتماعی بر رفتار انسان تأثیر می‌گذارد، ولی انسان با درک قوانین دیالکتیک که حاکم بر محیط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی است، می‌تواند قوانین موجود جامعه را تغییر دهد. رابطه انسان و محیط در پارادایم انتقادی را می‌توان در نمودار ذیل نمایش داد.



نمودار شماره (۳): ارتباط بین انسان و محیط در پارادایم انتقادی

نمودار فوق دلالت به یک رابطه دیالکتیک بین انسان و محیط دارد که انسان با تغییر محیط (تغییر شرایط موجود از طریق انقلاب) بر اساس قوانین تاریخ به توانمندی و رهایی می‌رسد. بر این اساس است که فرآیند رهایی‌بخشی<sup>۱</sup> و توانمندسازی<sup>۲</sup> انسان در فرآیند تاریخ از طریق کنش‌های او که متکی بر آگاهی راستین<sup>۳</sup> است، رخ می‌دهد. محیط A که وضعیت ناتوان‌کننده و مملو از رابطه سلطه بر ضد انسان‌های ناتوان است، توسط انسان‌های آگاه (زیر سلطه) از طریق انقلاب به محیط B تبدیل می‌شود. در این محیط شاهد انسان توانمند B خواهیم بود که آماده تبدیل محیط B به محیط بعدی است. ثمره این نقل و انتقالات اعتلای انسان است.

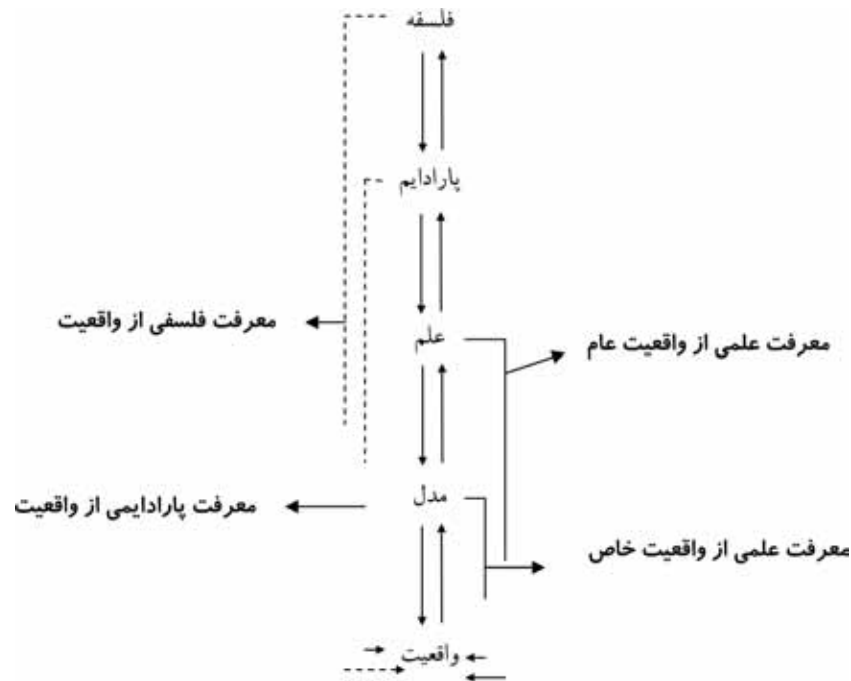
پارادایم انتقادی سعی بر جلب تغییرات هدفمند بر اساس خلاقیت انسان تحت سلطه دارد. اگرچه انسان‌های سلطه‌گر نیز از خلاقیت جهت تحولات به نفع خود استفاده می‌نمایند، ولی آنان تحت قوانینی اقدام به تغییر می‌نمایند که بر اساس منافع طبقاتی خود تعریف نموده و به ناتوانی انسان‌های تحت سلطه خود کمک می‌نمایند. سنت تاریخ در این پارادایم که پیچیده در زمان و در پشت وضعیت ظاهر قرار دارد، بار انسانی داشته و به نفع انسان‌های ناتوان فعال است. چنانچه انسان‌های ناتوان از خلاقیت خود بر اساس این قوانین استفاده نمایند، به صورت قطع به پیروزی و رهایی خود کمک جدی می‌نمایند. بنابراین در این پارادایم نیز با اصالت عقلانیت و به‌کارگیری خلاقیت انسانی شاهد نوعی جبریت و وابستگی کنش انسانی به خارج از انسان می‌باشیم. در این پارادایم نیز همانند پارادایم اثباتی، ساختار نظام اجتماعی تعیین‌کننده نوع کنش انسانی می‌باشد، با این تفاوت که این ساختار بر اساس مکانیزم‌های نهفته در تاریخ و با مدیریت دیالکتیک تغییرات اساسی می‌یابد. به‌کارگیری خلاقیت انسانی جهت تحولات هدفمند به نحوی تداعی فعال‌سازی سطح فرهنگ را مدنظر قرار می‌دهد. در سطح فرهنگ کنش‌های جمعی خلاقانه طبقات اجتماعی بر اساس قانون تاریخ جهت انقلابات اجتماعی جلب می‌شود. انقلابات اجتماعی به تغییرات اساسی محیط می‌انجامد که با این تغییر شاهد شکل‌گیری طبقات جدید و هویت طبقاتی جدید برای انسان‌ها می‌باشیم.

---

1. emancipation  
2. empowerment  
3. true consciousness

### درآمدی بر ماهیت انسان در پارادایم الهی

پارادایم‌های غالب در علوم انسانی (اثباتی، تفسیری و انتقادی) به سؤالات اساسی، مهم و متنوعی که کمک به درک جهان و پیچیدگی‌های آن دارند، پاسخ می‌دهند. تمرکز این مقاله صرفاً بر ماهیت انسان است. امروزه اکثر مباحث حول انسان و مفاهیم اساسی دیگر مانند علم، واقعیت، شعورعامیانه، تبیین واقعیت... در قالب معرفت فلسفی ارایه می‌شوند، ولی تا زمانی که این مباحث نتواند در سلسله‌مراتب معرفتی به سطح پارادایم، علم و در نهایت، مدل وارد شوند، نمی‌توان به درک تجربی در راستای تغییر مفاهیم و پدیده‌ها بر اساس ارزش‌های حاکم بر فلسفه رسید. ارتباط سطوح معرفتی را می‌توان در نمودار شماره ۴ مشاهده کرد.

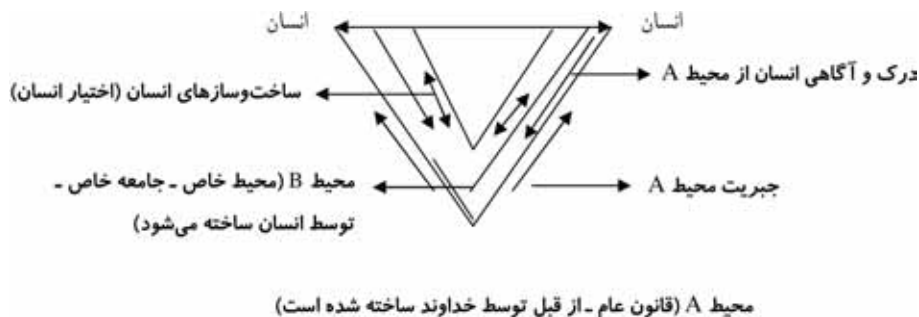


نمودار شماره (۴): سلسله‌مراتب معرفتی

در این بین پارادایم‌های غالب در علوم انسانی با ترسیم انسان، ادعای ارایه مدل‌های خاصی از انسان دارند. جهت درک این مدل‌ها رجوع به دیدگاه‌های لیبرالیستی، اومانستی و انتقادی که توسط اندیشمندان معتقد به این پارادایم‌ها ارایه شده‌اند، ضرورت دارد. تمامی دیدگاه‌های متأثر از پارادایم‌های غالب، ادعای مدلی از انسان

را دارند که با خصیصه تجربی و مادی گرایانه توأم می‌باشند. ضرورت طراحی پارادایمی که متکی بر فلسفه الهی باشد، جهت معرفی مدل انسان که از خصیصه آن دنیایی نیز برخوردار باشد، محسوس است. اگرچه مباحث فلسفه الهی (مانند فلسفه اسلامی) به صورت مبسوط و جامع به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی انسان توجه نموده‌اند، ولی فقدان فعالیت‌های سازمان‌یافته و منظم که این فلسفه را به سطح پارادایم و سپس علم و مدل وارد نماید از ابهامات اساسی در مدل انسان الهی محسوب می‌شود. بنابراین طراحی مدل انسان الهی غیرممکن نیست، ولی عدم طراحی آن به ضعف فعالیت‌های اندیشمندان معتقد به ایدئولوژی‌های الهی مربوط است، نه به ماهیت و ذات این ایدئولوژی‌ها.

بر اساس مجموعه مباحث پارادایم‌های غالب در علوم انسانی پیرامون ماهیت انسان و اصول کلی در ایدئولوژی‌های الهی (مانند اصالت خداوند، اصالت معنویت، اصالت اختیار...) می‌توان به رابطه هدفمند بین انسان و محیط (که از قبل توسط خداوند خلق شده و تحت اراده او که تغییرناپذیر است، اداره می‌شود) پی برد. انسان تحت اراده خداوند که اساساً غیر مادی است، قرار دارد که درک صحیح از آن اراده می‌تواند به ساخت‌وساز انسانی (فرهنگ‌سازی) متکی بر رویکرد الهی منجر شود. البته درک و آگاهی غیر معتبر از قوانین عام (اراده خداوند) نیز اراده ساخت‌وساز را از انسان سلب نمی‌کند، بلکه ساخت‌وساز او با خصیصه الهی توأم نخواهد بود و در جهت اعتلای او قرار نمی‌گیرد. نمودار ذیل می‌تواند تا حدودی به رابطه انسان و محیط در رویکرد الهی پردازد.



نمودار شماره (۵): ارتباط انسان و محیط در رویکرد الهی

نمودار فوق‌گویی این امر است که انسان بر اساس اختیار، توانمندی لازم جهت ساخت‌وسازهای اجتماعی را دارد. آنچه که اصالت ساخت‌وساز انسان (محیط B) را



تعیین می‌کند، میزان انطباق آن با اراده حاکم بر هستی که همان اراده خداوند است (محیط A)، می‌باشد. لذا، انسان بر اساس تعیین تکلیف اراده عام بر هستی (اراده خداوند) که خود نوعی محدودیت را ابلاغ می‌کند، به تعیین چارچوب و ساختار دنیای اجتماعی خود (محیط B) می‌پردازد. انسان در دستورالعمل‌های الهی از دو توانمندی عقلانیت و خلاقیت برخوردار است. با عقلانیت به کشف سنت‌های الهی برای بسترسازی زندگی اجتماعی می‌پردازد تا به ثبات و آرامش برسد و از خلاقیت برای تحول و تعالی استفاده می‌کند. اینکه تا چه حد خلاقیت منطبق بر عقلانیت عمل می‌کند، ملاک اعتلای انسان در مسیر خداوند است. جداسازی این دو (عقلانیت و خلاقیت) یا تمرکز بیش از حد بر یکی از آنها به انحطاط انسان و جدا شدن او از مسیر به سوی خداوند است. کشف سنت‌های الهی (قوانین عام) نیازمند تفکر و تعمق عمیق در خلقت و استفاده روشمند از کلام خداوند و سنت است. این کشف در سلسله‌مراتب فلسفی بر اساس علم انجام می‌شود که چون علم متکی بر پارادایم و فلسفه الهی است، از روش‌های متمایز از علم اثباتی، تفسیری و انتقادی استفاده خواهد کرد. این عرصه متعلق به عقلانیت است که نظام اجتماعی الهی را از غیرالهی تفکیک و متمایز می‌سازد. عقلانیت در پی کشف قوانین و دستورالعمل‌های الهی است تا ثبات و تداوم نظام اجتماعی را در مسیر الهی ضمانت نماید.

خلاقیت انسان به عنوان پتانسیل انسانی که از بدو خلقت توسط خداوند در انسان به ودیعه گذاشته شده است، همان قدرت ساخت‌وساز انسان است. خلاقیت به عنوان قدرت دفاعی انسان در مقابل محدودیت‌های محیط به تعالی و ترقی انسان کمک می‌کند. تجربیات، تحصیلات، افزایش سن و... می‌توانند عقلانیت انسان را تقویت نمایند، ولی خلاقیت که همان توانایی ساخت‌وساز جدید و تحول‌خواهی انسان است، ثمره تعاملات انسانی با خود و طبیعت است. اگرچه عقلانیت نوعی ثبات، تداوم و قابلیت پیش‌بینی را تقویت می‌نماید، ولی خلاقیت ترقی، تعالی و در کل تغییرات را دامن می‌زند. به همین لحاظ عقلانیت در خدمت بسترسازی و خلاقیت در خدمت فرهنگ‌سازی زندگی اجتماعی انسان‌ها است.

پارادایم اثباتی با تمرکز زیاد بر محیط به نوعی اصالت عقلانیت را دنبال می‌نماید. دید شی‌ءانگاره‌ای این پارادایم به عدم توجه جدی آن به خلاقیت انسان مربوط است. هرگونه

تحول‌خواهی انسان که خارج از قاعده محیط باشد، به عنوان انحراف تلقی می‌شود و تبعیت انسان از محیط را ضامن تعادل و نظم در زندگی اجتماعی او می‌داند. انقلاب‌های اجتماعی در این دیدگاه جایگاهی ندارند، اصالت با برگزیدگان و عالمان اثباتی است و تمامی هدایت انسان بر اساس محیط خارج از او که تحت رابطه علت و معلول است، انجام می‌شود. در این حالت، جبریت محیط نوعی دیکتاتوری برگزیدگان را به ارمغان می‌آورد که اصالت انسان و مردم در فرآیند تصمیم‌سازی جامعه جایگاهی ندارد.

*پارادایم تفسیری با تمرکز زیاد بر فرهنگ و اصالت خلاقیت انسان به نفعی قوانین عام حاکم بر هستی می‌پردازد. تمامی امور نسبی می‌باشند و معیارهای ارزیابی جایگاهی در این پارادایم ندارد. اگرچه اثبات‌گرایی با اصالت بخشیدن به قوانین عام نوعی دیکتاتوری برگزیدگان اثباتی را که از علم اثباتی (اصالت تجربه، اصالت مشاهده و اصالت رابطه علی) تبعیت می‌نمایند، به ارمغان می‌آورد، پارادایم تفسیری به پذیرش قوانین خاص متمایل می‌شود. پذیرش قوانین خاص و نسبی‌گرایی به نوعی به تقویت آنارشیسم در دنیای اجتماعی انسان‌ها منجر می‌شود.*

پارادایم انتقادی، با تمرکز بر جبریت حاکم بر تاریخ به نوعی اصالت قانون عام بر هستی را قبول دارد. از آنجایی که دسترسی به این قوانین که در پشت وضعیت ظاهر است، نیازمند درک و آگاهی راستین است، لذا به انسان جهت حضور و مشارکت در تحولات تاریخ که ماهیت قانون عام بر هستی است، توجه جدی دارد. در این دیدگاه خلاقیت انسان به رسمیت شناخته می‌شود، ولی استقلال برای آن قایل نیست. انسان‌ها بر حسب طبقات اجتماعی مجبور به واکنش‌های خلاقانه بر اساس دستورالعمل حاکم بر تاریخ هستند. جبریت حاکم بر خلاقیت انسان که ابزار آن در قالب طبقات اجتماعی خواهد بود، نیز انسان را به نوعی وابسته به بیرون تعریف می‌کند. هرگونه ساخت‌وساز و خلاقیت انسان با مجوز خارج از او خواهد بود. رابطه عقلانیت و خلاقیت در قالب دیالکتیک تعریف می‌شود که محصول آن همان پراگماتیسم (عمل با معنای انتقادی) می‌باشد. به طور مثال عقلانیت سرمایه‌داری نابودی خودش را از طریق ایجاد و گسترش خلاقیت طبقاتی کارگران که در درون خودش پرورش می‌دهد، دنبال می‌نماید.

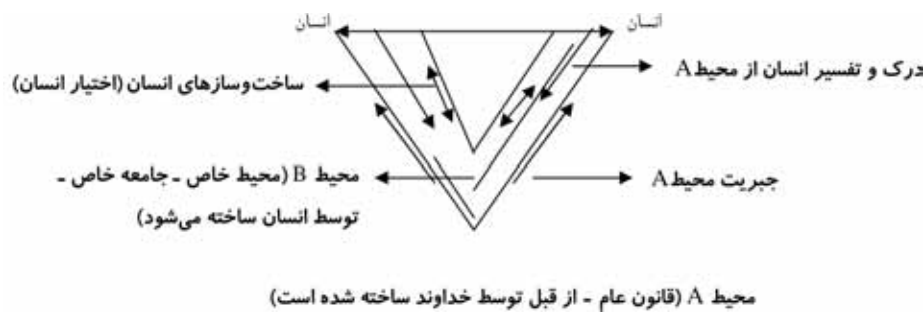
*پارادایم الهی متمرکز بر عقلانیت و خلاقیت است. در این پارادایم هیچ‌کدام از این دو توانایی انسان به نفع دیگری مصادره نمی‌شود. خداوند انسان را با قدرت*

خلق‌کنندگی که قدرت بالایی است و از قدرت خداوند است، خلق نموده است. این قدرت به حدی قوی و شدید است که شیطان ادعای خدایی کرد و تصمیم به رقابت با خداوند گرفت. خداوند شرط استفاده مطلوب از خلاقیت یا دامن زدن انسان به خلق و ساخت‌وساز جهت هر گونه تحوّل را تبعیت از سنت الهی در هستی گذاشت. سنتی که تغییرناپذیر و هویت ثابت، منظم و هماهنگ هستی را تضمین می‌نماید. بنابراین در پارادایم الهی شاهد تعامل بین عقلانیت و خلاقیت هستیم، به نحوی که هم‌سازی بین این دو ایجاد و تقویت شود. هم‌سازی فرآیندی که تحت آن بین عقلانیت و خلاقیت رفع اختلاف به وجود می‌آید و ضمن ثبات، نظم و تداوم دنیای اجتماعی شاهد تغییر و تحوّل انسانی خواهیم بود. در این حالت است که عمل صالح در جوامع انسانی ایجاد و گسترش می‌یابد. عمل صالح همان کنش‌های اجتماعی با معنای انسانی است که معنای آن صرفاً توسط انسان (مانند پارادایم تفسیری) ساخته نمی‌شود. بلکه معنای آن باید از ارزش‌های الهی اخذ شود. این ارزش‌ها پایه و اساس بسترهای اجتماعی است که در پارادایم‌های الهی به عنوان پیش‌فرض پذیرفته می‌شود.

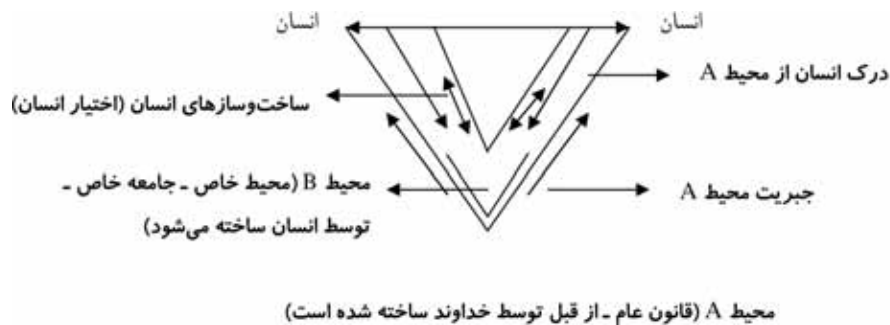
در پارادایم الهی تمامی انسان‌ها با داشتن قدرت خلاقیت و درک خلاقانه از هستی در جهان خلقت مسؤول می‌باشند و بر اساس این درک باید در مقابل خداوند در این دنیا و دنیای دیگر پاسخگو باشند. دانشمندان علاوه بر مسؤولیت ناشی از درک خلاقانه باید مسؤولیت درک ناشی از عقلانیت را نیز قبول نمایند. این افراد علاوه بر پاسخگویی در مقابل خداوند باید در مقابل مردم نیز پاسخگو باشند. دانشمندان با توانایی عقلانی به طراحی ساختار زندگی اجتماعی مردم می‌پردازند. بسترسازی که محوریت نظام اجتماعی است به عهده اندیشمندان و عالمان است. تمامی ضایعات و انحرافات ناشی از این بستر به عهده آنان است. به همین لحاظ است که بین آنانی که نمی‌دانند و آنانی که می‌دانند تفاوت وجود دارد.

در پارادایم الهی، اصالت محض به خلاقیت می‌تواند به معنای اصالت عمل شیطانی (ضد انسانی) باشد. در این حالت انسان به جای درک و آگاهی از سنت الهی به درک و تفسیر از آن می‌پردازد. در اینجا تفسیر به رأی فردی جاری می‌شود و کنش‌های انسانی با معنا با ارزش الهی که از سنت الهی اقتباس می‌شود، توأم نیست. آنارشیزم و فعالیت لجام‌گسیخته انسان خصیصه جوامعی است که بیش از اندازه بر خلاقیت تأکید می‌کنند.

زمانی که اصالت محض درک به جای درک توأم با تفسیر انسان داریم، چون صرفاً درک از سنت الهی وجود دارد و تفسیر جهت حضور فعال انسان در زندگی اجتماعی اتفاق نمی‌افتد، تحجر، رهبانیت و انفعال که خصیصه غیرانسانی دارند، بر زندگی انسان سایه می‌افکند. لذا در اصالت خلاقیت با هویت صرفاً درک محیط شاهد نوعی دیکتاتوری محیط (انفعال انسان) و با هویت درک و تفسیر محیط، فعالیت لجام‌گسیخته انسان (آناشسیسم) را خواهیم داشت. در این حالت، شرایط زندگی انسانی به صورت هدفمند و سازمان یافته امکان ظهور نمی‌یابد. اگر چه در نمودار شماره ۵ تعامل عقلانیت و خلاقیت را تحت ماهیت انسان الهی ترسیم گردید، نمودارهای ۶ و ۷، مدل‌های انسان‌های غیرالهی با رویکرد شیطانی (اصالت درک و تفسیر خلاقیت) و یا رهبانیت (اصالت درک خلاقیت) را نمایش می‌دهند.



نمودار شماره (۶): ارتباط انسان با محیط با اصالت درک و تفسیر خلاقانه او در رویکرد الهی



نمودار شماره (۷): ارتباط انسان با محیط با اصالت درک خلاقانه او در رویکرد الهی

در مدل انسان الهی یک فرآیند تعامل به سمت همسازی بین عقلانیت و خلاقیت شکل می‌گیرد. در این فرآیند بین عقلانیت و خلاقیت رفع اختلاف می‌شود و انسان با تمام توانمندی‌های خلاقانه سعی بر انطباق با سنت‌های الهی (قانون عام بر هستی) که از طریق عقلانیت کشف می‌شود، دارد. بدین لحاظ در پارادایم الهی عقلانیت و خلاقیت به نفع یکدیگر مصادره نمی‌شود تا به سمت پارادایم‌های اثباتی و انتقادی (اصالت عقلانیت) و یا تفسیری (اصالت خلاقیت) میل نماییم. اگرچه اصالت خلاقیت در پارادایم الهی، سمت‌گیری انسان به سوی پارادایم تفسیری (اومانیزم و امانیزم الهی) و یا انفعال (رهبانیت) را تقویت می‌نماید، نگاه اصالت عقلانیت در پارادایم الهی نیز ما را به سمت اثبات‌گرایی مانند (لیبرالیسم دینی) و یا انتقادی (مانند سوسیالیسم دینی) متمایل خواهد نمود.

### فهرست منابع و مآخذ

1. Baaily, K.D. *Methods of Social Research*, New York: Free Press, 1982.
2. Durkheim , E. *The Rule of Sociological Method*, Edited Withan Introduction by steven lukes, Trans lated by W.D. Halls, New York: The Free Press, P:27, 1982.
3. Fay, B. *Critical Social Science: Liberation & its Limits*, New York: Corthell Lip, P:27, 1987.
4. Hughes, J.A. *The Philosophy of Social Research*, (2n ed.), London: Longman, 1990.
5. Kuhn, T.S. *The Structure of Scientific Revolution*, 2nd ed. Chicago: University of Chicago Press, 1970.
6. Marshall, C.& Rossman, G.B. *Designing Qualitative Research*, London, Sage Publication, Inc, 1992.
7. Neumen, W. L. *Social Research Methods*, London: Allyn & Bacon, 1991.
8. Patton, M. *Qualitative Evaluation and Research Methods*, New bury Park: Sage, P.37, 1990.
9. Sherman, H. “ Dialectics as a method” *Insurgent Sociologist*, No.4, Vol. VI, PP:57-65, 1976.
10. Stiner, M. *The Ego and Her Own*, New York: Harper and Row, 1971.
11. Wells, A. *Contemporary Sociological Theory*, Santa Monica, Ca: Good Year, 1978.
12. Zuriff ,G.E. *Behavioralism: A Conceptual Reconstruction*, New York: Columbia University Press, 1985.